



معانی مجازی در قرآن مجید (بخش یازدهم)

نقش معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

یعقوب جعفری

چکیده

الفاظ اضداد، پدیده‌ای در زبان عربی است که بسیاری از دانشمندان علوم عربی آن را پذیرفته‌اند و کتابهای متعددی تحت عنوان «الاضداد» نوشته‌اند و منظور از آنها الفاظی است که در دو معنای متضاد به کار می‌رود. هرچند بعضی‌ها الفاظ اضداد را از باب مشترک لفظی می‌دانند، ولی قول راجح آن است که به صورت حقیقت و مجاز در آن دو معنا به کار برده می‌شوند. در قرآن کریم هم از این گونه الفاظ وجود دارد و به سه گونه به کار رفته است:

اول الفاظی که در آیات مختلف در دو معنای متضاد به کار رفته، دوم الفاظی که فقط در یکی از دو معنا به کار رفته و سوم الفاظی که بسته به نظریه‌های مفسران به یکی از دو معنای آن لفظ دلالت می‌کند، مفسری آن را به یک معنا و مفسر دیگری به معنای متضاد آن تفسیر کرده است.

پیدایش چنین الفاظی می‌تواند برای موضوعاتی مانند: تهکم، استهزاء، مبالغه، تلطیف، دفع حسد و مانند آنها باشد که در مقاله ذکر شده است.

کلید واژه‌ها: الفاظ اضداد، مجاز، وراء، قروء، مولی، ظن، قسط.

یکی از ویژگیهای زبان و ادبیات عرب که شاید منحصر به فرد هم باشد، وجود واژه‌هایی است که در دو معنای کاملاً متضاد به کار می‌رود و حالت سیاه و سفید دارد.

□ ۵ معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

این قبیل واژه‌ها را «الفاظ اضداد» می‌گویند و در آیات قرآن کریم هم به کار رفته است، مانند: وراء، قسط و الفاظ دیگر که خواهد آمد. البته در این باره تردیدهایی هم وجود دارد و کسانی آنها را نپذیرفته و به نحوی توجیه کرده‌اند که به آنها خواهیم پرداخت. پیشینیان ادبای عرب اهتمام ویژه‌ای به این پدیده داشتند و از دیرباز کتابهای مستقلی در این باره نوشته‌اند. همچنین موافقان و مخالفان آن بحث‌های مشروحی کرده‌اند.

«اضداد» نویسی در ادب عربی

شاید بتوان گفت نخستین کتابی که به طور مستقل در این موضوع تألیف شده کتاب الاضداد قطرب (متوفای ۲۰۶ هـ) است و همزمان با وی، فرآء (متوفای ۲۰۷ هـ) و ابی عبیده (متوفای ۲۰۹ هـ) و اصمعی (متوفای ۲۱۶ هـ) و دیگران هم تحت همین عنوان کتاب نوشته‌اند. به نظر می‌رسد که در قرن سوم هجری بیشترین کتابها دربارهٔ اضداد نوشته شده است و رشتهٔ خاصی در لغت‌نویسی ابداع شده و بعدها هم کتابهای متعددی در این موضوع تألیف شده است.

در این میان، مهم‌ترین کتاب در این باره که بسیار مورد توجه و نقد ادبای بعدی قرار گرفته، کتاب الاضداد ابن‌الأنباری (متوفای ۳۲۸ هـ) است که بارها چاپ شده و مشتمل بر قریب ۴۰۰ واژه از اضداد، همراه با شواهد قرآنی و شعری است.

همچنین توسط کسانی که وجود کلمات اضداد در زبان عربی را قبول ندارند، کتابهایی نوشته شده است که مهم‌ترین آنها کتاب ابطال الاضداد نوشتهٔ ابن‌درستویه (متوفای ۳۳۷ هـ) است که متن آن به دست ما نرسیده ولی ابن درستویه در کتاب تصحیح الفصیح که در دست است، در مواردی عقیدهٔ خود را در رد اضداد بیان کرده و تفصیل مطلب را به کتاب خود ابطال الاضداد ارجاع داده است.^۱

او در جایی از تصحیح الفصیح برای اثبات عقیدهٔ خود چنین استدلال می‌کند: زبان عربی برای جداسازی و مشخص شدن معانی وضع شده است، و اگر جایز باشد که برای دو معنای ضدّ هم وضع شود، این جداسازی صورت نمی‌گیرد، بلکه سبب گمراهی و پوشیده ماندن معنا می‌شود.^۲

۱. تصحیح الفصیح، ص ۱۸۵.

۲. همان، ص ۷۱.

□ ۶ ترجمان وحی

همچنین جوالیقی در شرح ادب الکاتب ذیل باب «تسمیة المتضادین باسم واحد» که ابن قتیبه مثال‌هایی را از الفاظ اضداد ذکر کرده،^۱ می‌گوید:

محققان از دانشمندان عرب منکر اضدادند و آن را رد می‌کنند. آنگاه از ابوالعباس ثعلب نقل می‌کند که گفته: در کلام عرب ضدّ وجود ندارد، چون اگر چنین بود سخن گفتن غیر ممکن بود، زیرا که سفید سیاه و سیاه سفید نمی‌شود. جوالیقی پس از این بیان، الفاظی را که ابن قتیبه به عنوان اضداد آورده مورد بحث قرار می‌دهد و آنها را به نوعی توجیه می‌کند.^۲

بعضی از علمای عرب هم، اصل وجود اضداد در زبان عربی را پذیرفته‌اند ولی واژه‌های آن را محدود کرده‌اند تا جایی که یکی از ادبای معاصر، اضداد واقعی را ۲۰ لفظ می‌داند.^۳

به نظر می‌رسد که موافقان و مخالفان، از «اضداد» تعریف واحدی نداشته‌اند و لذا بعضی از آنان الفاظی را تحت این عنوان آورده‌اند که دیگری آن را قبول نکرده است، و نیز در این باره به راه افراط و تفریط رفته‌اند. بعضی مانند ابن الأباری سعی در تکثیر مثال برای اضداد دارند. در مقابل، بعضی هم با انکار کلی و قاطع الفاظ اضداد، واقعیتی در زبان عربی را منکر شده‌اند.

به هر حال وجود کلمات اضداد در زبان عربی واقعیتی انکارناپذیر است و بسیاری از بزرگان اهل لغت و ادب از قدیم و جدید آن را اثبات کرده‌اند، ولی بحث در اینجاست که آیا این پدیده از باب مشترک لفظی است یا از باب مجاز است؟

الفاظ اضداد: مشترک لفظی یا حقیقت و مجاز؟

برخی این الفاظ را از باب مشترک لفظی دانسته‌اند^۴ و لازمه آن این است که واضع لغت یک لفظ را برای دو معنای متضاد وضع کرده است و این چیزی نیست که بتوان آن

۱. ابن قتیبه، ادب الکاتب، ص ۲۰۸.

۲. جوالیقی، شرح ادب الکاتب، ص ۲۰۵.

۳. دکتر ابراهیم انیس، فی اللهجات العربیة، ص ۱۸۵.

۴. از جمله آنهاست از پیشینیان، ابن الأباری، ص ۴، و از معاصران دکتر انطیوس بطرس در المعجم المفصل فی الاضداد، ص ۸.

□ ۷ معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

را قبول کرد و بسیاری از محققان حتی کسانی که وجود الفاظ اضداد را در زبان عربی می‌پذیرند، به این مطلب تصریح کرده‌اند.

خود ابن‌الأنباری که مهم‌ترین کتاب را دربارهٔ اضداد نوشته و آن را به نوعی مشترک لفظی قلمداد کرده، سخنی را از بعضی نقل می‌کند و آن را می‌پذیرد و آن سخن این است که اگر یک لفظ در دو معنای متضاد به کار رود، معنای اصلی یکی است، سپس از جهت اتساع در دو معنا به کار می‌رود.^۱

ثعلبی در کتابی به نام مجاز الکلام و تصاریفه الفاظی را به عنوان اضداد ذکر می‌کند و از نام کتاب معلوم می‌شود که آنها را حمل بر مجاز کرده است.^۲

همچنین سیوطی از صاحب کتاب الحاصل نقل می‌کند که گفته برای دو معنای ضد هم نمی‌توان لفظ واحدی وضع کرد، چون در مشترک باید تردید میان دو معنا وجود داشته باشد و در دو ضد، این تردید بالذات حاصل است نه با لفظ.^۳

نیز ابن‌سیده دربارهٔ یک لفظ که دارای دو معناست می‌گوید: شایسته است که هر دو معنا در مقام وضع لفظ اراده نشود و اصل نباشد، بلکه باید هر لفظی برای یک معنا باشد. آنگاه ممکن است که از باب استعاره در معنایی به کار رود و در آن غلبه کند و به منزلهٔ اصل باشد.^۴

با توجه به سخنان این بزرگان ادب، باید دلالت یک لفظ بر دو معنای متضاد را از باب حقیقت و مجاز دانست، به این گونه که لفظ در اصل برای یک معنا وضع شده، بعدها به سبب وجود مناسبت‌ها و علاقه‌هایی به صورت مجازی در ضد آن به کار رفته و این همان چیزی است که از ابن‌الأنباری نقل کردیم که گفته: بعضی آن را از باب «اتساع» دانسته‌اند. همچنین محققانی که بسیاری از این الفاظ را توجیه کرده‌اند، یکی از علل پیدایش این پدیده را وجود نوعی علاقه مانند تَفَالٌ و تَطْيِيرٌ و تَهَكُّمٌ و مانند آنها معرفی

۱. ابن‌الأنباری، الاضداد، ص ۸.

۲. بخشی از الفاظ اضداد را که در این کتاب ثعلبی آمده، سیوطی از وی نقل کرده است. المزهري، ج ۱، ص ۳۰۹.

۳. المزهري، ج ۱، ص ۳۰۵.

۴. المخصص، ص ۱۷۳.

کرده‌اند. به خصوص در میان لغت‌شناسان و ادبای معاصر عرب به این توجیه‌ها بیشتر توجه شده است.^۱

از آنچه در بالا ذکر شد، می‌توان به روشنی به این نتیجه رسید که الفاظ اضداد تنها یک معنای حقیقی دارند و معنای دیگر، یک معنای مجازی است که به سبب علاقه‌های خاصی در آن به کار رفته است. البته برای تشخیص معنای مراد راههایی وجود دارد که به ذکر آنها خواهیم پرداخت. ما در اینجا در بحث از مسائل کلی مربوط به الفاظ اضداد به همین مقدار بسنده می‌کنیم و به ذکر نمونه‌هایی از الفاظی که به گفته مفسران و اهل لغت از اضداد به شمار می‌روند و در آیات قرآن به کار رفته‌اند، می‌پردازیم و آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الفاظ اضداد در آیات قرآنی

کسانی که وجود الفاظ اضداد را در زبان عرب اثبات کرده‌اند، تقریباً اتفاق نظر دارند که برخی از این الفاظ در آیات قرآن هم به کار رفته‌اند.

پیش از آنکه نمونه‌هایی از چنین الفاظ را ذکر کنیم، یادآور می‌شویم که وجود این الفاظ در قرآن را بر سه نوع می‌توان تقسیم کرد:

۱. الفاظی که در آیات مختلف، در دو معنای متضاد به کار رفته و در عین حال ساختار آیه به گونه‌ای است که معنای مراد کاملاً روشن است.

۲. الفاظی که در قرآن فقط در یکی از دو معنای متضاد به کار رفته و معنای دیگر در آیات قرآنی نیامده است. این نوع از کلمات اضداد در قرآن بیشتر از نوع اول است.

۳. الفاظی که بسته به نظریه‌های مختلف مفسران به هر دو معنا تفسیر شده است، به این معنا که مفسری آن لفظ را به یک معنا و مفسر دیگری آن را به معنای متضاد آن تفسیر کرده است.

اکنون برای هر سه نوع، مثال‌هایی می‌آوریم و درباره آنها بحث می‌کنیم:

نوع اول: الفاظی که در یک جا در معنایی و در جای دیگر در معنای متضاد آن به کار رفته است. این گونه الفاظ در آیات قرآنی بسیار اندک است و چند نمونه آن به قرار زیر است.

۱. مانند: صبحی صالح در *دراسات في فقه اللغة*، ص ۳۰۹ و ابراهیم انیس در *في اللهجات العربية*، ص ۱۷۶ - ۱۸۵ و محمد بن فرحان در *الاضداد في القرآن الكريم*، ص ۷۳ به بعد.

۱. مولی

این واژه در لغت عرب معانی گوناگونی دارد.^۱ در میان این معانی دو معنا وجود دارد که ضد یکدیگرند: مولی به معنای آقا و سید، و مولی به معنای برده یا برده آزاد شده و به تعبیر ابن‌النباری: مولی صاحب نعمت و آزادکننده، و مولی گیرنده نعمت و آزاد شده^۲ و سجستانی می‌گوید: گفته می‌شود: اشتریت مملوکاً فأعتقته، فأنا مولاة و هو مولاى.^۳ بدون شک «مولی» به معنای سید و سرور یک معنای حقیقی است ولی استعمال این لفظ در ضد خود، یعنی برده مخلص و خوش خدمت یا برده آزاد شده، از باب مجاز است و علاقه مجازی آن هم تفاعل و احترام است و از آن جهت به عبد مخلص مولی گفته می‌شود که از او به بردگی یاد نشود.

در آیات قرآنی لفظ مولی بیشتر در معنای حقیقی خود به کار رفته مانند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ (محمد، ۱۱)؛ ﴿وَأَعْتَصَمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (حج، ۷۸)؛ ﴿وَهُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاةٍ﴾ (نحل، ۷۶)؛ ولی در یک مورد به معنای مجازی آن یعنی برده آزاد شده آمده است. ﴿فَأَخْوَانَكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ (احزاب، ۵).

در این آیه کلمه «موالیکم» آمده و موالی جمع مولی است و در اینجا نمی‌تواند به معنای سید و سرور باشد، و نیز معنای دیگر مولی هم مانند دوست، همسایه، پسرعمو، یاور و غیره با سیاق آیه هماهنگی ندارد، چون «موالیکم» به فرزندخوانده‌ها اطلاق شده و در زمان جاهلیت نوعاً برده‌های سر به زیر و خوش خدمت را آزاد و سپس آنها را پسرخوانده خود می‌کردند. نمونه آن زید بن حارثه پسرخوانده پیامبر اسلام^(ص) و مقداد بن اسود پسرخوانده اسود بن عبد یغوث است که برده او بود.

۲. ظنّ

یکی دیگر از الفاظی که در قرآن در دو معنای متضاد به کار رفته، واژه «ظنّ» است که در مواردی معنای شک و در مواردی معنای یقین می‌دهد. (درباره این واژه پیش از این در

۱. رجوع شود: به علامه امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۶۴۰، به مناسبت توضیح این سخن پیامبر^(ص) که در غدیر خم فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

۲. ابن‌النباری، الاضداد، ص ۴۶. این دو معنای متضاد در کتابهای دیگر هم ذکر شده است؛ از جمله: الدقیقی، اتفاق المبانی وافتراق المعانی، ص ۱۳۸.

۳. سجستانی، الاضداد، ص ۱۳۹ چاپ شده در ضمن ثلاثة كتب فی الاضداد.

بحث «نقش معانی مجازی در فهم آیات موهم تعارض» توضیح دادیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم).

۳. وراء

ابن‌الأنباری گفته: «وراء» از اضداد است، می‌گویند: «ورائک» یعنی پشت سر تو، و نیز «ورائک» یعنی جلوی تو^۱ همچنین اصمعی گفته: وراء خلف و امام (پشت سر و جلو).^۲ در قرآن کریم واژه «وراء»، هم به معنای پشت سر و هم به معنای پیش رو به کار رفته است. مثال برای مورد اول: «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ» (بقره، ۱۰۱)؛ «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» (حدید، ۱۳)؛ «فَسَأَلُوهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ جَبَابٍ» (احزاب، ۵۳). در این آیات و برخی دیگر از آیاتی که در آنها واژه «وراء» به کار رفته، این کلمه به معنای پشت سر است.

مثال برای مورد دوم: «مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ» (ابراهیم، ۱۵-۱۶)؛ «مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» (ابراهیم، ۱۷)؛ «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» (کهف، ۷۹).

در این آیات و چند آیه دیگر وراء به معنای پیش رو است. البته معنای اصلی و متداول «وراء» در زبان عربی همان پشت سر است و در قرآن هم این کلمه در بیشتر آیات به همین معناست، ولی در برخی از آیات نمی‌توان آن را به معنای متداول گرفت. مثلاً در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره ابراهیم که در بالا آوردیم «مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ» و یا «وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ» به معنای پیش‌روست، چون جهنم و عذاب آن مربوط به آینده است.

کسانی درباره این آیات سخنانی گفته‌اند که نمی‌توان آنها را پذیرفت و به نظر می‌رسد که فقط از باب توجیه گفته‌اند. مثلاً سیوطی از چند نفر نقل کرده که این واژه در زبان نبطی به معنای پیش‌روست.^۳ نمی‌توان گفت که در قرآن گاهی کلمه‌ای عربی آمده و در معنایی به کار رفته و همان کلمه به عنوان کلمه دخیل در معنای ضد آن به کار رفته است! برخی از مفسران توجیهاات دیگری گفته‌اند، ابن عطیه قاضی ابومحمد نقل کرده که در تفسیر «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ» گفته «وراء» به همان معنای متداول است.^۴

۱. ابن‌الأنباری، الاضداد، ص ۶۸.

۲. اصمعی، الاضداد، ص ۲۰. چاپ شده در ضمن ثلاثة كتب فی الاضداد.

۳. سیوطی، الانتقان، ج ۲، ص ۱۴۱.

۴. ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۳، ص ۵۳۶.

□ ۱۱ معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

ابن عاشور هم توجیه‌های دیگری در آیات مختلف دارد. در آیه «وَرَأَوْهُمْ مَلِكًا» در سوره کهف گفته وراء به معنای همان پشت سر است و دلالت بر غفلت می‌کند، یعنی در پشت قضیه آن دو غلام پادشاهی بود که کشتی‌ها را غصب می‌کرد و آنها خبر نداشتند. اضافه می‌کند که در واقع «وراء» از باب استعاره به معنای حالتی است که چیزی پشت سر چیزی دیگر می‌آید و ملازمه‌ای میان آنهاست.^۱

ما تصور می‌کنیم که این توجیه‌ها متکلفانه است و با وجود تصریح ائمه لغت و ادب عربی به اینکه «وراء» از اضداد است، دلیلی برای این توجیه‌ها باقی نمی‌ماند. به نظر ما «وراء» یک معنای حقیقی دارد و آن پشت سر است، ولی به صورت مجازی و از باب اتساع در معنای ضد آن هم به کار می‌رود و علاقه مناسب مجاز در اینجا می‌تواند همان چیزی باشد که شیخ طوسی از قتاده نقل کرده که گفته است: وراء در اینجا (آیه ۷۹ سوره کهف) به معنای پیش روست و از همین باب است: «مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ» «مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ» و این به جهت اتساع جایز است چون در واقع وراء جهتی در مقابل جهتی است، پس هر کدام از دو جهت ورائی دیگری است.^۲

۴. قسط

این واژه را هم از الفاظ اضداد به شمار آورده‌اند. ابن‌الأنباری می‌گوید: «قسط» واژه‌ای از اضداد است. گفته می‌شود: «قسط الرجل» وقتی رعایت عدالت کرد و «قسط الرجل» وقتی ظلم و جور کرد.^۳ برخی از لغویون گفته‌اند که این واژه اگر به صورت ثلاثی مجرد باشد به معنای جور است و اگر به صورت «اقسط» از باب افعال باشد به معنای رفع جور یا همان عدل است.^۴

۱. ابن‌عاشور، التحرير والتنوير، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۲. شیخ طوسی، التبيان، ج ۷، ص ۸۰.

۳. ابن‌الأنباری، الاضداد، در غالب کتب اضداد، قسط را از اضداد شمرده‌اند، مانند: الاضداد، اصمعی، ص ۱۹ در ضمن ثلاثة کتب فی الاضداد، ابن سکیت، ص ۱۷۴، (در ضمن همان مجموعه) الاضداد فی کلام العرب، ابوالطیب الحلبي، ص ۳۷۱.

۴. تاج العروس، ج ۹، ص ۳۹۶.

ابن اثیر گفته: همزه در «اقسط» همزه ازاله است یعنی جور را بر طرف کرد.^۱ طبق این نظر قسط فقط یک معنا دارد و آن جور است. این در حالی است که بسیاری از اهل لغت تصریح کرده‌اند که فعل ثلاثی مجرد «قَسَطَ» دلالت بر دو معنای متضاد می‌کند. علاوه بر ابن‌الأنباری که سخن او را نقل کردیم، ابن‌سیده گفته: «قَسَطَ» جار و عدل^۲ و «اقسط» عدل. فیومی گفته قَسَطَ: جار و عدل^۳ ابن‌منظور گفته: «قَسَطَ» و «اقسط» عدل و «قَسَطَ» جار. در عدل دو لغت است قَسَطَ و اَقْسَطَ و در جور یک لغت است قَسَطَ^۴.

طبق نظر ابن‌منظور که بعضی از لغویون دیگر هم به آن تصریح کرده‌اند، «قَسَطَ» ثلاثی مجرد، در دو معنای جور و عدل و «اقسط» فقط به معنای عدل به کار می‌رود، بنابراین سخن کسانی که گفته‌اند: «قسط» به معنای جور است و «اقسط» به معنای ازاله جور است جای تردید است.

البته همزه باب افعال گاهی معنای ازاله می‌دهد، همان‌گونه که وزن تفعیل هم همین حال را دارد ولی اگر معلوم باشد که واژه‌ای به صورت ثلاثی مجرد در دو معنای متضاد به کار می‌رود، معنای ازاله در مزید^۵ فیه آن بی‌مورد خواهد بود.

به هر حال، کلمه قسط در قرآن بیشتر به معنای عدل آمده است، مانند: ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾ (اعراف، ۲۹)؛ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ (انبیاء، ۴۷)؛ ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید، ۲۵) و موارد متعدد دیگر. در دوجا هم به معنای ظلم و جور به کار رفته: ﴿وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ﴾ (جن، ۸)؛ ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ (جن، ۱۵) و به صورت مزید^۶ فیه از باب افعال همیشه به معنای عدل آمده، مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (ممتحنه، ۸)؛ ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ (نساء، ۳).

اینکه بعضی گفته‌اند: «القسط» مصدر «قسط، يقسط» نیست بلکه اسم مصدر از «اقسط» است نیز دلیلی ندارد و به نظر می‌رسد که توجیهی برای اخراج واژه قسط از اضداد است. برای این نوع از الفاظ اضداد که در آیات مختلف قرآن در هر دو معنای متضاد به کار رفته، موارد دیگری هم ذکر کرده‌اند، ولی از آنجا که آنها از شفافیت و اتقان لازم برخوردار نبودند، از بررسی آنها صرف‌نظر کردیم.

۱. ابن‌اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، ج ۵، ص ۵۴.

۲. المخصّص، ص ۳، ص ۲۷۲.

۳. مصباح المنیر، ج ۷، ص ۳۹۶.

۴. لسان‌العرب، ج ۵، ص ۳۶۲۶.

□ ۱۳ معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

وجود کلمات اضداد در قرآن به هر دو معنای لفظی، از نظر تشخیص معنای مراد مشکلی ندارد و مانند تشخیص معنای مراد در یک مشترک لفظی است. مثلاً در جمله‌ای واژه «عین» به کار رفته که معانی گوناگونی دارد. در اینجا معنای مراد از قراین و ساختار جمله فهمیده می‌شود و فرقی نمی‌کند که یک لفظ دو معنای متفاوت داشته باشد یا دو معنای متضاد.

درست است که در لفظ مشترک، معانی ضد هم نیستند، ولی غیر هم که هستند و باید در هر دو صورت، مراد متکلم را از قراین فهمید. تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی و نیز تشخیص معنای مراد در الفاظی که از آنها به عنوان وجوه و نظایر یاد می‌شود، هم به همین صورت است.

نوع دوم: الفاظی است که در قرآن فقط در یکی از دو معنای متضاد به کار رفته و معنای دیگر، در آیات قرآنی نیامده است. همان‌گونه که گفتیم این نوع از الفاظ در قرآن کریم بیشتر از نوع اول است. در اینجا چند نمونه از این نوع از الفاظ را در زیر می‌آوریم:

۱. صریخ

اهل لغت برای «صریخ»، دو معنای متضاد ذکر کرده‌اند: کمک‌کننده و کمک‌خواه یا مُغیث و مُستغیث. این واژه در بیشتر کتب مربوطه از الفاظ اضداد به شمار آمده است.^۱ بعضی از اهل لغت برای این واژه یک معنای عام ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: «الصرخة» یعنی فریاد بلند.^۲ اگر چنین باشد، این کلمه از اضداد نیست، بلکه گاهی فریاد بلند برای کمک‌خواهی و گاهی برای فریادرسی است و به گفته سیوطی، کمک‌کننده فریاد اغاثه و کمک‌شونده فریاد استغاثه می‌زند و بنابراین اصل هر دو یکی است.^۳

۱. مانند: ابن‌الأنباری، الاضداد، ص ۸۰؛ اصمعی، الاضداد، ص ۵۲، ثلاثة کتب فی الاضداد؛ ابوالطیب، الاضداد فی کلام العرب، ص ۲۷۴.

۲. فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۶۳، عبارت او چنین است: «الصرخة، الصیحة الشدیة» ولی زبیدی در تاج العروس که در شرح قاموس است، قیدی بر آن اضافه کرده و گفته «الصرخة، الصیحة الشدیة عند الفزع او المصیبة». البته این قید در کتب متقدمین هم آمده، مانند: خلیل بن احمد، العین، ج ۴، ص ۱۸۵. به نظر می‌رسد که اگر این قید نباشد به هر صدای بلندی اطلاق می‌شود ولی با وجود این قید تنها بر فریاد کمک‌خواهی و کمک‌رسانی دلالت می‌کند.

۳. سیوطی، المزهو، ج ۱، ص ۳۱۵.

این واژه و واژه «مُصْرَخ» در قرآن کریم، فقط به معنای فریادرس و کمک‌کننده به کار رفته است، مانند: «وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ» (یس، ۴۳)؛ «مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ» (ابراهیم، ۲۲)

معنای دیگر این واژه یعنی فریادخواهی و استغاثه، در قرآن نیامده، هر چند که در اشعار شاعران عرب مکرر در این معنا به کار رفته است.

۲. حمیم

این واژه در زبان عربی در معانی گوناگونی از جمله در دو معنای متضاد گرم و سرد به کار رفته است. ابن‌الأنباری از بعضی نقل می‌کند که گفته‌اند: حمیم از اضداد است، حمیم به معنای حارّ و حمیم به معنای بارد.^۱

در قرآن کریم واژه حمیم گاهی به معنای دوست نزدیک به کار رفته که مورد بحث ما نیست و گاهی هم به معنای آب گرم آمده است.

«لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ» (انعام، ۷)؛ «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (انعام، ۱۵)

حمیم به معنای آب سرد در قرآن به کار نرفته ولی در اشعار عربی به کار رفته است. ثعالبی می‌گوید: «حمیم» هم به معنای آب گرم است که قرآن به آن ناطق است و هم به معنای آب سرد است همان‌گونه که در این شعر (از یزید بن صعق) آمده است.

فساغ لی الشراب وکنت قبلا اکاد اغصّ بالماء الحمیم^۲

۳. غابِر

اهل لغت برای این واژه دو معنای متضاد ذکر کرده‌اند. جوهری گفته: غابِر، باقی و غابِر ماضی، همین عبارت در کتب لغت دیگر هم آمده است. بنابراین، غابِر هم به معنای کسی است که در گذشته و هم به معنای کسی است که باقی مانده و این همان تضاد است و مؤلفان کتب اضداد به آن تصریح کرده‌اند.^۳

۱. ابن‌الأنباری، الاضداد، ص ۱۳۸. همچنین سجستانی آن را ضمن الفاظ اضداد آورده هر چند با تردید. ثلاثة کتب فی الاضداد، ص ۱۵۲.

۲. ثعالبی، فقه اللغة و سرالعربیة، ص ۲۸۳.

۳. جوهری، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۷۶۴؛ ازهری، تهذیب اللغة، ج ۸، ص ۱۲۳ و دیگران.

□ ۱۵ معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

این واژه به صورت جمع «الغابرين» ۷ بار در قرآن آمده و همه درباره همسر لوط است، مانند:

﴿فَأُنْحِيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ (اعراف، ۸۳)؛ ﴿فَأُنْحِيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ﴾ (نمل، ۵۷).

خداوند قوم لوط را به سبب گناهانشان با یک بلای آسمانی هلاک کرد، ولی خود لوط و خانواده‌اش را از آن عذاب نجات داد جز همسر کافرش که او را مانند قوم لوط هلاک کرد. در این آیات درباره همسر لوط این عبارت به کار رفته که او از «غابرين» بود. «غابر» در اینجا به معنای باقی مانده است. چون خداوند دستور داده بود که لوط از آن شهر (سدوم) شبانه بیرون رود و خانواده‌اش را هم با خود ببرد ولی همسرش را که کافر بود، نبرد (مضمون آیه ۸۱ سوره هود) این بود که وقتی لوط و خانواده‌اش شبانه از شهر خارج شدند، همسر او میان قوم باقی ماند و وقتی عذاب الهی بر آن شهر نازل شد او هم مانند دیگران هلاک شد.

بنابراین «غابر» در همه این آیات به معنای بازمانده است، اما نه بازمانده در عذاب همان گونه که بعضی از مفسران گفته‌اند.^۱ بلکه بازمانده از خاندان لوط که به دستور خدا همگی پیش از نزول عذاب از شهر خارج شدند ولی او را با خود نبردند و او در شهر باقی ماند و نابود شد.

«غابر» به معنای «ماضی» یعنی کسی یا چیزی که در گذشته بوده است، هم آمده است. می‌گویند «غیر الدهر» یعنی ماضی^۲ یا می‌گویند «الزمن الغابر» یعنی زمان گذشته، اعشی از شعرای جاهلی «غابر» را به معنای گذشته به کار برده است:

عَضُّ بِمَا بَقِيَ الْمَوَاسِي لَهُ مِنْ اَمَسِهِ فِي الزَّمَنِ الْغَابِرِ^۳

در عین حال به نظر می‌رسد که «غابر» بیشتر به معنای باقی به کار می‌رود و در متون قدیم مانند روایات و اشعار بیشتر در همین معنا به کار رفته است. مثلاً در جمله «واخلف علی اهله فی الغابرين» که از فقرات نماز میت است «الغابرين» به معنای باقی ماندگان

۱. مانند: میبیدی در کشف الاسرار، ج ۳، ص ۶۷۴؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۷، ص ۲۴۶؛ شبیر، تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. ابن درید، جمهرة اللغة، ج ۱، ص ۱۴۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۲.

است. معنای جمله این است که خدایا خودت بر خاندان این میت در میان بازماندگان جانشین آن میت باش، یعنی جای خالی او را پر کن. همچنین در نهج البلاغه عبارت «الماضین والغابرين»^۱ آمده که غابر را در مقابل ماضی قرار داده و قطعا به معنای باقی ماندگان و آیندگان است و نیز در صحیفه سجاده آمده «واجعل لی لسان صدق فی الغابرين» که اقتباس از آیه «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (شعراء، ۸۴) است و به معنای بازماندگان و آیندگان است. و عجاج از شاعران معروف در وصف پیامبر (ص) می‌گوید:

فما وني^۲ محمد مذ ان غفر له الاله ما مضى وما غبر^۳

أن أظهر الدين به حتى ظهر

برای این نوع الفاظ اضداد هم که در قرآن فقط در یکی از معانی آن به کار رفته نمونه‌های دیگری هم ذکر کرده‌اند که ما به چند واژه بسنده می‌کنیم.

نوع سوم

واژه‌هایی که در کتب ادبی از الفاظ اضداد به شمار آمده و در آیات قرآنی به کار رفته ولی مفسران در تعیین معنای مراد در آیه اختلاف کرده‌اند و آیه تاب هر دو معنای متضاد را دارد. از این نوع، نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

۱. قروء

«قروء» جمع «قرء» و با این هیئت فقط یک بار در قرآن ذکر شده و مربوط به بیان مدت عده برای زن مطلقه است: «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره، ۲۲۸) در کتاب‌های مربوط به اضداد و هم در منابع لغوی و تفسیری گفته شده که این واژه از الفاظ اضداد است. و «قرء» هم به معنای حیض و هم به معنای پاک‌شدن از حیض است.^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲. «ونی» از «ونی» و «توانی» به معنای سستی است. شاعر می‌گوید: پیامبر سستی نکرد...

۳. فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۴۰۲.

۴. مانند: ابن‌الانباری، الاضداد، ص ۴۷؛ ابوالطیب، الاضداد فی کلام العرب، ص ۳۵۹ و دیگران.

□ ۱۷ معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

این آیه از آیات الاحکام است و یک حکم مهم فقهی بر آن مترتب است، اگر «قرء» را به معنای حیض بگیریم، معنای آیه چنین می‌شود که زن‌های طلاق داده شده باید به مدت سه بار حیض دیدن عده نگه دارند و پس از آن می‌توانند شوهر کنند و طبق این معنا زن مطلقه باید به مدت سه ماه یا اندکی کمتر عده نگه دارد.

اما اگر «قرء» را به معنای پاکی از حیض بگیریم، اقل مدت عده ۲۶ روز و دو لحظه خواهد بود.^۱ تفصیل این حکم و فروع آن را در کتب فقهی ملاحظه فرمایید.

علما و فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که در این آیه «قرء» به معنای طهر است و در این‌باره روایاتی هم از معصومین^(ع) رسیده است.^۲ شیخ طوسی در کتاب خلاف علاوه بر اجماع علمای شیعه بر اینکه «قرء» در آیه به معنای طهر است، از بعضی از صحابه و همین‌طور مالک و شافعی از ائمه اربعه اهل سنت نقل می‌کند که آنها هم همین عقیده را دارند مانند: ابن مسعود و ابن عباس و ابوموسی و نیز ابوحنیفه.^۳ در بعضی از منابع هم تصریح شده است که قرء نزد اهل مدینه طهر و نزد اهل عراق حیض است.^۴

به هر حال اکثریت بالایی معتقدند که قرء در آیه به معنای طهر است. تعجب است که زمخشری قرء را به معنای حیض گرفته و به روایتی از پیامبر^(ص) استدلال کرده که به زنی فرمود: «دعی الصلاة ایام اقراءک». معلوم است که در اینجا قرء به معنای حیض است.^۵ زمخشری غفلت کرده که بحث درباره کلمه «قروء» است که در قرآن آمده و اینکه قرء در آیات و یا هر جای دیگر به معنای حیض یا طهر به کار رود، دلیل نمی‌شود که آن معنا را به همه جا تعمیم بدهیم، چون قرء از الفاظ اضداد است و در هر دو معنای طهر و حیض به کار می‌رود. اگر قرء در روایت یاد شده به معنای حیض باشد، می‌تواند در آیه شریفه به معنای دیگر آن یعنی طهر باشد و مشکلی وجود ندارد و مفهوم تضاد همین است.

۱. رجوع شود به: نجفی، جواهرالکلام، ج ۳۲، ص ۲۲۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۸۷ و ۲۰۱، امام باقر^(ع) فرمود: الاقراء هی الاطهار.

۳. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۵، ص ۵۴.

۴. اتفاق المبانی، ص ۲۰۰.

۵. زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۷۱.

عَسَعَسَ

این واژه را که فقط یک بار در قرآن آمده از الفاظ اضداد شمرده‌اند «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر، ۱۷ و ۱۸). تقریباً همه مؤلفان کتب اضداد و بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که این کلمه از الفاظ اضداد است.^۱ به گفته آنان «عسعس» هم به معنای ادبر (پشت کرد) و هم به معنای اقبل (روی آورد) است. مفسران در معنای عسعس در آیه شریفه اختلاف نظر دارند و اکثریت آنها معتقدند که به معنای ادبر (پشت کرد) است. فرآء گفته مفسران اجماع دارند که عسعس به معنای ادبر است.^۲ طبری در تفسیر این کلمه گفته: اهل تأویل در این باره اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: عسعس به معنای ادبر است، این معنا را از ابن عباس و قتاده و چند تن دیگر نقل کرده سپس گفته بعضی هم آن را به معنای اقبل گرفته‌اند و آن را از عطیه و حسن نقل کرده و خود وی معنای ادبر را ترجیح داده و آیه بعدی را برای آن دلیل آورده: «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر، ۱۸) که در مجموع منظور این است که شب رفت و صبح آمد، بنابراین عسعس به معنای ادبر است.^۳

در روایتی هم از امیرمؤمنان^(ع) نقل شده که به هنگام طلوع فجر گفت: «نعم ساعة الوتر هذه ثم تلا: وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»^۴ که طبق این سخن عسعس به معنای ادبر است. همان‌گونه که گفتیم، آیه شریفه تاب هر دو معنا را دارد و شب می‌تواند در هر کدام از هر دو حالت اقبال و ادبار مورد سوگند باشد.

آنچه آوردیم، نمونه‌هایی از الفاظ اضداد بود که در آیات قرآنی به کار رفته است. این پدیده در ادبیات عربی شایع است و فهم آن مشکلی ندارد، چون ساختار جمله و سیاق عبارت، مراد متکلم را منتقل می‌کند، هر چند که مفردات آن ابهام داشته باشد. درست مانند به کار بردن لفظ مشترک در یکی از معانی آن که با قرینه‌های درونی و برونی قابل تشخیص است (به طوری که پیش از این توضیح دادیم).

۱. ابن الأنباری، الاضداد، ص ۳۲؛ اصمعی، الاضداد، ص ۷ ثلاثة کتب فی الاضداد: سجستانی، الاضداد، ص ۹۷. همان. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۳۸، فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۶۸.
 ۲. جوهری، صحاح اللغة، ج ۳، ص ۸۷.
 ۳. طبری، جامع البیان، ج ۳۰، ص ۵۰.
 ۴. همان، این روایت را در منابع حدیثی شیعه نیافتیم.

باید گفت: این پدیده یکی از جلوه‌های ویژه معانی مجازی است که اهداف خاصی دارد و در پشت آن لطایفی نهفته است که گاهی به آسانی و گاهی با دقت و تدبّر به دست می‌آید.

برخی از این لطایف که علمای ادبیات عرب به عنوان علل پیدایش الفاظ اضداد متعرض آن شده‌اند، عبارت است:

تلطیف و فال خوب زدن. گاهی یک واژه معنای خوشایندی ندارد و نسبت دادن آن به اشخاص هر چند هم درست باشد ملایم طبع او نیست. در این موارد لفظی را که درست بر ضد آن حالت است در آنجا به کار می‌برند که هم از باب تلطیف و ملایم‌سازی و هم برای فال نیکو زدن است، مانند: اطلاق واژه «بصیر» که به معنای بیناست به شخص نابینا، یا اطلاق واژه «ریان» که به معنای سیراب است به معنای عطشان یا اطلاق واژه «تعزیر» که به معنای یاری کردن است به مجازات کردن و مانند آنها که هم برای این است که لفظ خوشایندی باشد و توهین تلقی نشود و هم برای این است که جهت بهبودی و بازگشت به حالت خوب اظهار امیدواری شود که این همان تفأل است.

استهزاء و تهکّم. گاهی برای مسخره کردن شخصی از کلمات اضداد استفاده می‌شود و صفت پسندیده‌ای به صفت نکوهیده‌ای که در اوست اطلاق می‌شود که ضد آن است، مانند: خطاب یا عاقل به احمق. در قرآن کریم هم این پدیده درباره کافران و مشرکان که عناد با حق دارند به کار رفته است. مانند: «وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّثْرَهُ بَعْدَآلِ الْأَيْمِ» (لقمان، ۷)؛ «ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان، ۴۹ - ۴۸). مژده دادن به عذاب دردناک و خطاب عزیز و کریم به اهل دوزخ از باب همان تهکّم است.

ترس از حسد. گاهی چیزی را که دارای صفت برجسته‌ای است با صفت ضد آن یاد می‌کنند تا از حسد و یا چشم‌زخم در امان باشد. مثلاً عربها به اسب زیبا «شوهاء» می‌گویند که به معنای زشت است تا چشم حسود از او دور باشد.^۱

اشاره به یک مفهوم ویژه. گاهی می‌توان لفظی را که از اضداد است در یکی از دو معنای آن به کاربرد ولی معنای دیگر آن را هم به نوعی لحاظ کرد تا اشاره‌ای به یک مفهوم خاص باشد، مانند: «مِنْ وَرَآئِهِ جَهَنَّمُ» (ابراهیم، ۱۶). درست است که در اینجا باید

۱. سجستانی، الاضداد، ص ۱۷۳.

«وراء» را پیش‌رو معنا کرد، ولی می‌تواند اشاره به این باشد که جهنمی که پیش‌روی کافر است در واقع تجسم همان اعمالی است که پشت‌سر اوست.

مبالغه. گاهی لفظی را که به معنای گروه است در یک نفر به کار می‌برند، مانند اطلاق کلمه امت به یک نفر به طوری که در قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم به کار رفته: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱۲۰). این آیه مربوط به شخص ابراهیم و از باب مبالغه است؛ یعنی ابراهیم هر چند یک نفر بود ولی به خاطر ایمان قوی و فرمانبرداری کامل از خدا گویا که یک امت بود.

اینها مواردی است که گفته شده و اساساً میان یک لفظ و ضد آن نوعی علاقه تداعی معانی وجود دارد. به همین جهت ما استعمال یک لفظ در دو معنای ضد هم را از باب مجاز می‌دانیم به طوری که بیان شد. درباره وجود علاقه تداعی معانی میان الفاظ اضداد، ابراهیم مونس می‌گوید:

«ضدیت نوعی از علاقه میان معانی است، بلکه می‌توان گفت که آن از هر علاقه دیگری به ذهن نزدیک‌تر است و به مجرد ذکر یک معنا، معنای ضد آن به ذهن تداعی می‌شود، به خصوص در گفتن سفیدی فوراً سیاهی تداعی می‌شود».^۱

در پایان نگاهی گذرا به ترجمه‌های فارسی قرآن در مورد برخی از این الفاظ که در آیات قرآن آمده می‌افکنیم.

قروء. این واژه جمع «قرء» است که دو معنای متضاد دارد، پاکی و حیض. البته بعضی آن را به معنای انتقال از حالتی به حالتی گرفته‌اند که شامل هر دو حالت می‌شود. در عین حال در این آیه به یکی از دو معنای مورد نظر است. از قراین لفظی و خارجی چنین به دست می‌آید که قرء در اینجا به معنای پاک‌شدن از حیض است؛ چون به طوری که گفته‌اند قرء در اصل به معنای جمع است و در حالت طهر خون حیض در بدن جمع می‌شود و از این گذشته استعمال غالب آن همان طهر است و به کار رفتن آنها در حیض اندک است. به هر حال، مترجمان فارسی قرآن غالباً آن را پاکی ترجمه کرده‌اند، مانند: مجتبی، فولادوند، کوثر، فارسی، گرمارودی، مشکینی، و ... و در چند ترجمه آن را به حیض و

۱. ابراهیم مونس، فی اللهجات العربية، ص ۱۷۹.

□ ۲۱ معانی مجازی در «الفاظ اضداد»

ناپاکی ترجمه کرده‌اند، مانند: ترجمهٔ مربوط به قرن دهم هجری از یک مترجم ناشناخته، دهلوی، انصاری، نسفی.

همان‌گونه که پیشتر گفتیم، از نظر فقهی تقریباً همه فقهای شیعه آن را به معنای طهر گرفته‌اند ولی برخی از فقهای اهل سنت آن را به معنای حیض دانسته‌اند. این اختلاف فقهی در ترجمه‌ها هم منعکس شده است و می‌بینیم که مترجمان شیعه که از بعضی آنها نام بردیم نوعاً آن را پاکی ترجمه کرده‌اند و مترجمانی که آن را حیض ترجمه کرده‌اند و ما از آنها نام بردیم اهل سنت هستند.

وراء. این واژه در آیاتی که قطعاً به معنای پشت‌سر است همه پشت‌سر ترجمه کرده‌اند مانند: ﴿فَبَبَدُوهُ وَرَأَىٰ ظُهُورَهُمْ﴾ (آل عمران، ۱۸۷)؛ ﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَأَىٰكُمْ﴾ (حدید، ۱۳). ولی در آیاتی که حمل وراء به پشت‌سر با اشکال مواجه می‌شود، مترجمان اختلاف کرده‌اند، مانند: ﴿مِنَ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ﴾ (ابراهیم، ۱۶)؛ ﴿وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾ (ابراهیم، ۱۷)؛ ﴿وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ﴾ (کهف، ۷۹).

مثلاً در آیه: ﴿مِنَ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ﴾ مترجمانی چون مجتبوی، گرمارودی، فولادوند، دهلوی، انصاریان، کوثر آن را پیش‌رو و یا فرارو، و در مقابل آنها مترجمانی چون معزی، برزی، آیتی، کاویانپور، پشت‌سر ترجمه کرده‌اند.

این در حالی است که قرینهٔ لفظی روشنی در این آیات وجود دارد که وراء در آنها به معنای پیش‌روست.

□

منابع

علاوه برقرآن كريم

نهج البلاغة

اتفاق المباني و افتراق المعاني، دقيقي نحوي، دارعما، عمان، ١٤٠٥هـ.

الاتقان في علوم القرآن، سيوطي، دارالفكر، بيروت، ١٤١٦هـ.

أدب الكاتب، ابن قتيبه، مؤسسة الرسالة، بيروت، بي تا.

الأضداد في القرآن الكريم، محمد بن فرحان، جامعة ابن سعود، عربستان، ١٤٣٠هـ.

الأضداد في كلام العرب، ابوالطيب الحلبي، المجمع العلمي، دمشق، ١٩٦٣م.

الأضداد، ابن الانباري، المكتبة المصرية، بيروت، ١٤٠٧هـ.

الأضداد، ابن السكيت، (ضمن ثلاثة كتب في الاضداد)، المكتبة الكاتوليكية،

بيروت، ١٩١٢م.

الأضداد، اصمعي، (ضمن ثلاثة كتب في الاضداد)، المكتبة الكاتوليكية،

بيروت، ١٩١٢م.

الأضداد، سجستاني، (ضمن ثلاثة كتب في الاضداد)، المكتبة الكاتوليكية،

بيروت، ١٩١٢م.

تاج العروس في شرح القاموس، زبيدي، دارالفكر، بيروت، ١٩٩٤م.

البيان في تفسير القرآن، شيخ طوسي، داراحياء التراث العربي، بيروت، بي تا.

التحرير و التنوير، ابن عاشور، دارسيحون، تونس، ١٩٩٨م.

تصحیح الفصح، ابن دُستويه، وزارت اوقاف مصر، قاهره، ١٤١٩هـ.

تفسير شبر، سيد عبدالله شبر، دارالبلاغة، بيروت، ١٤١٢هـ.

الجامع لأحكام القرآن، قرطبي، افست تهران، ١٣٦٤ش.

جامع البيان، طبري، دارالمعرفة، بيروت، ١٤١٢هـ.

جمهرة اللغة، ابن دريد، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٩٨٧م.

جواهر الكلام، نجفي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٩٨١م.

الخلاص، شيخ طوسي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٧هـ.

دراسات في فقه اللغة، صبحي صالح، مؤسسة الثقافة، بيروت، ٢٠٠٩م.

شرح أدب الكاتب، الجواليقي، جامعة الكويت، الكويت، ١٤١٥هـ.

- صحاح اللغة، جوهري، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٩٧٩م.
- العين، خليل بن احمد فراهيدى، مطبعة العاني، بغداد، ١٩٦٧م.
- الغدير، علامه عبدالحسين امينى، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٣٩٧هـ.
- فقه اللغة و سرالغربية، ثعالبى، بى تا، بى نا.
- فى اللّهجات العربية، ابراهيم انيس، مكتبة الانجلوا المصرية، قاهره، ٢٠٠٣م.
- القاموس المحيط، فيروزآبادى، مصطفى الحلبي، قاهره، ١٩٥٢م.
- كشف الأسرار، ميدي، انتشارات اميركبير، تهران، ١٣٧١ش.
- لسان العرب، ابن منظور، افسست قم، أدب الحوزه، ١٤٠٥هـ.
- المحرر الوجيز، ابن عطيه، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٢هـ.
- المخصّص، ابن سيده، دارالآفاق، بيروت، بى تا.
- المزهر، سيوطى، نرم افزارالمكتبة الشاملة.
- المصباح المنير، فيومى، المكتبة العلمية، بيروت، بى تا.
- المعجم المفصل فى الاضداد، انطونيوس بطرس، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٤هـ.
- مفاتيح الغيب، فخررازى، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٠هـ.
- النهاية فى غريب الحديث، ابن أثير جزرى، افسست قم، مؤسسهُ اسماعيليان، ١٣٦٤ش.
- وسائل الشيعة، شيخ حرّ عاملى، مؤسسهُ آل البيت، قم، ١٤١٤هـ.